

مقدمه

«اهل حق»، گروه مذهبی ایرانی است که دارای گرایش‌های عرفانی و بعضی اعتقاداتی است که در موارد بسیاری، با برداشت‌های رسمی و متشرعانه اسلامی ناسازگار است. این آیین، که در میان طوایف کرد، لر و ترک‌زبان پیروانی دارد، هرچند در بستری اسلامی رشد کرده است، اما به سبب غلو در حق علی (ع)، با سایر فرق غالی شیعه قرابت دارد. با این حال، بعضی از مبادی آن را می‌توان در اعتقادات و سنت‌های فکری و فرهنگ عامه مردمان ساکن غرب ایران جست‌وجو کرد و رگه‌هایی از معتقدات پیش از اسلام را نیز در آن یافت. این آیین، «آیین حق» یا «آیین حقیقت» یا «دین حقیقت» نام دارد. از این رو، پیروان آن «اهل حق» خوانده شده‌اند. اما نام دیگر رهرو این طریق، «یار» و اهل حق را «یارستان» و به تخفیف «یارسان» نیز گفته‌اند. اهل حق، دوازده امام شیعه اثناعشری را قبول دارند و اصولاً شرایع گذشته، و بخصوص اسلام را برحق می‌دانند، اما حاصل و حقیقت همه آنها را در مذهب خود جمع می‌بینند (جلالی‌مقدم، ۱۳۷۲، ص ۶۷). درباره این فرقه تألیفات فراوانی است، برخی خاورشناسان غربی نیز به تحقیق در این خصوص پرداخته، اطلاعاتی به دست داده‌اند. از آن جمله پروفیسور مینورسکی ایران‌شناس روس، مقاله‌ای با عنوان «اهل حق» در دانش‌نامه اسلام منتشر کرده و تعداد زیادی از منابع موثق جهانگردان اروپایی، که با این گروه در ارتباط مستقیم بوده و گزارش‌ها و خاطرات خود را مکتوب کرده‌اند، معرفی کرده است. این مقاله بر آن است تا شاخصه‌هایی چون معتقدات، آیین و آداب، خاندان و رهبران فرقه اهل حق را تحلیل کرده، فرازهایی در برخی اشتراکات با سایر ادیان شرقی و ایران باستان و نقاط انحرافی این فرقه مذکور از اسلام را در حد وسع بیان نماید.

معرفی اهل حق، خاستگاه و پراکندگی آن

«اهل حق و همچنین اهل حقیقت، از القابی است که صوفیه خود را بدان ممتاز کرده‌اند، در مقابل علمای شریعت که صوفیه آنها را اهل صورت و اهل ظاهر می‌خوانده‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۲۶۳). «اهل حق» در اصطلاح صوفیه به کسانی اطلاق می‌شود که با عبور از مراحل آغازین عرفان (شریعت، طریقت و معرفت)، به بالاترین مرتبه حقیقت رسیده‌اند. به عبارت دیگر، نامی است که پیشوایان یک دین سرّی بر خود نهاده‌اند که اتحادیه رسمی ندارد، اما به مانند جنبش‌های متحد است. خاستگاه این فرقه، ناحیه شهرزور در ساحل چپ دجله در کنار سیروان (دیاله در عراق کنونی) است. پیروان آنان تا مرزهای غربی ایران، لرستان، کردستان، آذربایجان و... پراکنده‌اند. لسترنج می‌گوید: «در چهار منزلی شمال غربی دینور،

بررسی و تحلیل آیین فرقه اهل حق

mah.moslemi@gmail.com

محبوبه مسلمی زاده / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

دریافت: ۱۳۹۳/۴/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۶

چکیده

فرقه اهل حق، یک گروه دینی ایرانی با اعتقادات، گرایش‌ها و آداب و متون مذهبی خاصی است که در میان طوایف لر، کرد و ترک زبان پیروانی دارند. بنیانگذار این فرقه، مرشدی به نام سلطان اسحاق است که خاستگاه آن شهرزور در کنار سیروان (دیاله) در عراق امروزی است که از آنجا به سایر نواحی گسترش یافته است. این فرقه به سبب غلو در حق حضرت علی (ع) «علی‌اللهی» نیز نامیده شده است. ایشان دوازده خاندان یا سلسله اصلی دارند. از اصول مهم دین اهل حق، تجلیات هفتگانه خداست. به تناسخ معتقد و منتظر ظهور صاحب زمان هستند. مناسک و مراسمی ویژه دارند و آیین ایشان التقاطی است. این مقاله با هدف شناخت، تبیین و نقد آیین اهل حق تدوین یافته و با تکیه بر منابع مختلف، به تحلیل شاخصه‌های مربوط به این فرقه پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: اهل حق، علی‌اللهی، هفت‌تانه، سلطان اسحاق، شهرزور.

ولایت شهرزور در ناحیه‌ای به همین نام بود. ابن مهلهل سیاح به نقل از یاقوت، در سده چهارم هـ. گوید شهر عمده آن به مناسبت اینکه میان راه مدائن و «شیز» محلّ دو آتشکده بزرگ ساسانیان بود، نزد ایران به شهر نیمراه نامیده می‌شود» (لسترنج، ۱۳۷۷، ص ۲۰۵). زکریا قزوینی گوید: «ولایتی است وسیع از ولایت عراق عجم، میان اربل و همدان» (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۴۶۷). نویسنده انجمن آرای ناصری نیز می‌گوید: «شهری معروف از اقلیم چهارم خراسان میان اردبیل و همدان نزدیک به بابل و این شهر را زور پسر ضحاک آباد کرده است» (هدایت، بی‌تا، ص ۵۲۲). خاستگاه این فرقه به طور آشکار، قلمرو گورانیان است که طایفه‌ای برزگرد و با زبانی هم‌ریشه با گویش‌های مرکز ایران سخن می‌گویند. قلمرو آنان امروزه میان عراق و ایران تقسیم شده است. بسیاری از معابد اهل حق در شهرزور پراکنده است. معبد‌های بزرگ پردور در اورامان لُهون در پاوه سنندج، بابا یادگار در زهاب و بنیامین در کرند، بخشی از شهرستان شاه‌آباد، واقع است. برخی قبایل و منزلگاه‌های اهل حق در بسیاری از مناطق شمال جاده قدیمی قصرشیرین به کرمانشاه، پیدا شده است. گروه‌های بسیار از این فرقه در همدان، تهران، ورامین، مازندران (کلاردشت) و در خراسان، پیدا شده که گویند بازماندگان یکی از برادران خان آتش است که به آنجا مهاجرت کرده است. در آذربایجان، اهل حق در تبریز، مراغه، پیرامون کوه سهند، و ماکو، قلمرو قراقویونلو بسیارند. پیروان این فرقه در شمال ارس (در قره باغ) نیز دیده شده‌اند. نظر به پراکندگی فرقه‌گرایان و این حقیقت که ایشان در شهرها، از طبقه متوسط مردم هستند، برآورد کلی از شمار ایشان ممکن نیست.

در عراق، این فرقه در پیوند با برزنج (شرق سلیمانیه) «کاکائی» نامیده می‌شوند. این واژه برگرفته از «کاکای» کردی، به معنی «برادر» است. رؤسای کاکائی تعوق ادعا می‌کنند که از نوادگان بی‌واسطه سلطان اسحاق هستند. نام علی‌الهی (یا علی‌اللهی)، که دیگران برای این فرقه به کار می‌بردند، گمراه‌کننده است. «اهل حق با سایر غلات شیعه در این اندیشه اساسی شریکند که خداوند به صورت انسان ظهور می‌یابد، ولی نزد اهل حق این رأی گسترش بیشتر یافته و ایشان مظهریت را تنها در وجود علی علیه السلام منحصر نمی‌دانند» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۶۸). به باور مینورسکی، اهل حق غیر از علی‌اللهی و چراغ سوندورن (چراغ خاموش کن) و خروس‌کشان و اهل‌الحقیقه و متصوفه است.

غلات کسانی هستند که در حق رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دیگر امامان غلو کرده، آنها را به مقام الوهیت می‌رسانند. غلات از آغاز اسلام تاکنون به فرقه‌های گوناگون تقسیم شده‌اند و فرقه معتقد به الوهیت علی علیه السلام، علی‌اللهی نام دارند. در کتاب‌های ادیان، از غلات شیعه نامی از اهل حق برده نشده، بلکه آنچه درباره باورهای غلات علی‌اللهی و آیین آنان آمده، با آداب و رسوم اهل حق یکی است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل غلات).

نقد و بررسی

یکی از آفاتی که گریبانگیر ادیان و مذاهب آسمانی در طول تاریخ شده، اینکه برخی از آن سوء استفاده کرده، دست به غلو و افراط‌گرایی درباره بنیان‌گذاران و پیشوایان آن می‌کنند. غلو موجب ترسیم چهره‌ای آلوده و تحریف‌شده از دین گشته، اصل آن را زیر سؤال می‌برد. از آیات قرآنی چنین برمی‌آید که عقاید افراطی و غلوآمیز، سابقه دیرینه داشته و به‌ویژه اهل کتاب از آن نهی شده‌اند: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (نساء: ۱۷۲). در لغت‌نامه دهخدا نیز علی‌اللهی نام یکی از فرقه‌های غلات شیعه گفته شده که در جاهای گوناگون آن را به نام‌هایی چون نصیری، اهل حق و جز آن خوانند... علی‌اللهیان را در اصل یک فرقه سیاسی می‌دانند که ایرانیان متعصب برای نابودی بنیان اسلام این فرقه را تشکیل داده‌اند و برخی نیاکان آنان را «مسیحی» یا «ارمنی» و «آسوری» می‌دانند (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل علی‌اللهی). در میان عده‌ای از مخالفان تشیع، آغاز شیعه‌گری را با ظهور غالیان یکی دانسته، سعی در معرفی شیعه به عنوان فرقه‌ای افراط‌گرا و خارج از دین اسلام معرفی کنند. اما باید گفت: معمار اندیشه شیعی، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هیچ خللی به بنیاد استوار بنایی که برپا ساخت راه نخواهد یافت و غالیان نه‌تنها شیعه محسوب نمی‌شوند، بلکه خود از اسلام خارجند؛ زیرا شیعه کسانی هستند که قائل به امامت و جانشینی بلافصل حضرت علی علیه السلام می‌باشند. در این صورت، چگونه می‌توان کسانی که علی را خدا می‌دانند، شیعه دانست. درحالی‌که بین امامت و الوهیت تفاوت بسیار است و ائمه علیهم السلام نیز غالیان را طرد کرده، آنان را مورد لعن و نفرین قرار داده‌اند.

در واقع، اهل حق، تصوف و حکمت اشراقی را با عناصری از عقاید یهود، مجوس، مانویه، تعالیم شیعه و غالیان، به‌ویژه دروزیه و نصیری درهم آمیخته، دین اختلاطی و انحرافی خود را پدید آورده‌اند. چگونه می‌توان با دینی که دستورات خود را از ادیان دیگر به عاریت گرفته و از نظر الوهیت و امامت حتی برخی از آنان انحرافی هستند و از نظر اسلام اعتبار ندارند — اعتقادات بی‌پایه‌ای دارند و سند محکمی چون قرآن کریم را که دستورات استوار اسلام بر مبنای آن قرار دارد، قبول نداشته به مشتی شعر استناد می‌کنند، ادعای هدایت مردم به راه سعادت و رستگاری داشت؟ اینها در اصل قسمتی از حق و قسمتی از باطل را گرفته، به هم آمیخته‌اند تا حقانیت کاذب دین خود را با آن قسم حق اثبات کنند. غافل از اینکه آنجا که گروهی سعی در جلوه باطل در هیأت حق هستند، شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد. همانا قرآن کریم در باب این فرقه‌های ضالّه فرموده است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۱۱۱)؛ اگر راستگو هستید حجت خود را بیاورید.

مؤسس و آیین و خاندان اهل حق

مرشدی به نام *سلطان اسحاق*، ملقب به صاحب‌کرم، فرزند شیخ عیسی برزنجی‌ای و خاتون دایراک، ملقب به خاتون رمزیار، و پدیدآورنده شیوه اهل حق است. تاریخ تولد او در مآخذ کهن اهل حق، متفاوت است. از جمله در یادداشت کاکاردائی سال ۴۵، در *سروده‌های دینی یارسان*، سال ۵۲۸، در *خلاصه سرانجام*، ۶۱۲ و در کتاب *برجستگان جهان*، پیدایش او سده هفتم هجری یاد شده و او را مجدد آیین یارسان و از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام و مظهر الله و آینه نمای خدا یاد کرده‌اند. سال وفات وی در یادداشت کاکاردائی ۵۸۸ و در *سروده‌های دینی یارسان* ۶۲۸ و در *شاهنامه حقیقت*، ۹۱۲ و در *برهان الحق*، نیمه سده هشتم هجری گفته شده است.

پدر بزرگش، یک سید همدانی بود که به ناحیه گوران، شامل شهرزور در شمال سیروان و زهاب در جنوب آن آمده است. پدر *اسحاق*، سید عیسی، در برزنج (حدود ۲۰ کیلومتری شرق سلیمانیه عراق) می‌زیست؛ جایی که پیران سید از شاخه ابراهیمی اهل حق هنوز در همجواری آن هستند. سید عیسی، در پیروی با داییره جوان (دایراک)، دختر حسین بیگ جلد ازدواج کرد و پسری زاد که همین سید (سلطان) *اسحاق* است. به نوشته تذکراهی که یک اهل حق جمع آورده این ماجرا در ۶۷۱ ه. رخ داد، و سراغاز آیین تازه، حدود ۷۱۶ ه. بود. آرامگاه ساده *سلطان اسحاق*، که مینورسکی در سال ۱۹۱۴ م دیده، در گردنه‌ای بر ساحل راست سیروان، نزدیک پل پردور است.

پردور یا پردیور نام پلی است که *سلطان اسحاق* آن را بر روی رودخانه سیروان در شمال شرقی گوران ساخته و بنا به نامه سرانجام، این پل در آغاز سده هشتم ه. ساخته شده و به این جهت برای اهل حق جایی مقدس و محترم می‌باشد. این پل، به «پل صراط» تعبیر شده است. «پردیور» در گویش گورانی به معنی «آن سوی پل» است. به نوشته نامه خرده سرانجام، روان درگذشتگان باید از این پل گذشته، سپس به پیکره‌های دیگری درآیند. در آیین زرتشت هم نام این پل را «چینود» یا «چینوت» پرتو یاد کرده‌اند. گویند پلی است که از برای آزمایش روان همه درگذشتگان برافراشته شده و روان نیکان و بدان باید از آن بگذرد. در سر این پل، کردار نیک از کردار بد شناخته می‌شود. از اینجاست که به آمار کردار مردمان رسند و از آنجاست که مزد و پادافره گزینند و از آنجاست که راه بهشت و دوزخ پیش گیرند (صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۵).

این فرقه ضالّه، به جای اعتقاد به قبله و حج، مکانی را به عنوان قبله قبول دارند که معتقدند قربانی و دفن اموات و دیگر اعمال و آداب، باید رو به سوی آن قبله باشد. آن مکان یکی همین پل پردیور است و دیگر جم یا جمخانه که به جای مسجد، آن را برای انجام امور عبادی خود تأسیس کرده‌اند. پل پردیور، که ساخته خود *سلطان اسحاق* است، هیچ تناسبی با پل صراط ندارد. بنا به

نقل اکثر مفسران، صراط پلی است که بر روی آتش جهنم به امر خداوند متعال کشیده شده و به نیکوکاران و بدکاران امر می‌شود که از آن عبور کنند. در قرآن در خصوص ایستگاه‌های این پل آمده است: «وَقَفَّوهُمْ إِنْهُمْ مُسْتَلُونَ» (صافات: ۲۴)؛ آنان را متوقف سازید؟ چراکه باید مورد بازپرسی قرار گیرند. و در موارد بسیار، در قرآن از «صراط مستقیم» نیز یاد شده است (انعام: ۳۹ و ۱۶۱؛ مائده: ۱۶؛ یونس: ۲۵؛ یس: ۴؛ آل عمران: ۵۱؛ مریم: ۳۶؛ هود: ۵۶؛ نور: ۴۶). با این حال، از آنجاکه اهل حق با اعتقاد به تناسخ، اعتقادی به معاد و قیامت ندارند، پل صراط که ساخته *سلطان اسحاق* است، و قربانی‌ها باید به سوی آن باشد، چه انتظاری از سایر عقاید آنان می‌رود.

از بدعت‌های *سلطان اسحاق* «بنای خاندان‌ها و سه روز روزه و مراسم جوز شکستن یا سرسپردن به خاندان‌ها و انعقاد جمع یارسان و وظایف پیر و دلیل می‌باشد» (صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۵۴). در بیشتر کتب اهل حق، از قرآن مجید نامی نیامده و به جای قرآن، دفاتری دارند که بیشتر آنها شعر است که نزد آنان مهم‌ترین این دفاتر، کتابی است که *سلطان اسحاق* و یارانش نوشته‌اند که کتاب *سرانجام* نام دارد.

سرانجام مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های اهل حق است که در سده هشتم ه. نوشته شده است. شش بخش دارد شامل دوره هفتونه، بارگه بارگه، گلیم و کول، دوره چهلتن، دوره عابدین، و خرده سرانجام: ۱. دوره هفتونه بیشتر شامل قربانی، دعاها، گشت و گذار ارواح در هفت طبقه آسمان، آفرینش فرشتگان و برگزاری جم‌ها در روز ازل است؛ ۲. بارگه بارگه درباره فرود آمدن بارگاه‌های ذات احدیت الهی در زمان‌های بس کهن در سرزمین‌های گوناگون ایران و جهان و درباره گردش ارواح و فرشتگان در پیکره پیغمبران، پادشاهان، بزرگان، سرداران ایران می‌باشد؛ ۳. گلیم و کول به معنی گلیم به دوش و پشمینه‌پوش و مطالب آن درباره ریاضت‌ها و مجاهدت‌های پیر بنیامین در یمن است؛ ۴. دوره چهلتن درباره آفرینش چهل تن از فرشتگان است که از روز ازل برای رازداری آفریده شده‌اند و در سده هشتم، روح آنان در پیکره چهل تن تجلی کرده، آنان مردم را به یکتاپرستی و توحید فراخوانده‌اند؛ ۵. دوره عابدین شامل مناجات و راز و نیازهای عابدین جاف است که در آن نیز درباره احوال ارواح صالحان و گناهکاران پس از مرگ سخن می‌گوید؛ ۶. خرده سرانجام نیز دارای یک رشته مطالب به نثر و نظم درباره برگزاری جم و جوز شکستن و سرسپردن و نامگذاری کودک و ازدواج و دعای غسل و تلقین میت است (صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۴-۳).

بنا به احکام و دستورهای آیین حقیقت، هریک از پیروان این آیین موظف به سرسپردن به یکی از خاندان‌ها می‌باشند. آنان باید پیر و دلیلی هم داشته باشند و این کار چنان مهم و ضروری است که خود *سلطان اسحاق*، هم برای انجام تشریفات دینی، «بنیامین» را به پیروی و «داوود» را به دلیلی خود برگزید و برای آینده هم، «هفت خاندان» را تعیین کرد. «برای اهل حق از ۱۱ و ۱۴ خاندان سخن گفته شده، اما غالباً ۱۲ خاندان است که آنها را به ۱۲ برج، ۱۲ ستاره، ۱۲ حواری عیسی علیه السلام و ۱۲ امام تشبیه کرده‌اند»

(جلالی‌مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۳). در زمان *سلطان اسحاق*، هفت خاندان اصلی به نام‌های زیر شکل یافت: شاه *ابراهیمی* منسوب به شاه *ابراهیم* پسر *سید محمد* (از هفتن)، که در عراق به ارشاد پرداخت. این گروه اکنون در مندلی و خانقین به سر می‌برند و به نام کاکائی معروفند؛ شاه *ابراهیم* را به نام ایوت و شاه ایوت و روچیار و ملک طیار نیز می‌خوانند. یادگاری منسوب به بابایادگار (از هفتن) در هند، خاموشی منسوب به *سید ابوالوفا* (از هفتوانه)؛ *عالی قلندری*، منسوب به عالی‌قلندر در بغداد که این خاندان از فرزندان *دده علی* و *دده حسین* است؛ *میرسوری* از *اعقاب سیدمیر احمد* ملقب به *میرسور* (از هفتوانه)؛ *مصطفائی* منسوب به *سیدمصطفی* یا *سیدمصفا* (از هفتوانه) و *حاجی باویسی* و پس از او به مقتضای زمان خاندان‌های دیگر در سده‌های یازدهم تا سیزدهم ه. به نام‌های *زنوزی* یا *ذوالنوری*، *آتش بگی*، *بابا حیدری*، *شاه‌یاسی* منسوب به شاه *ایاز* یا شاه *هیاس* شکل گرفت که در حال حاضر، مسند ارشاد این خاندان با خانواده «الهی» است.

سلسله‌مراتب و مقامات روحانی

سلطان اسحاق، یاران و پیروان خود را تقسیم و برای هر یک وظیفه‌ای معین داده است:

۱. از هفت تن

شامل «چهار فرشته» *سلطان اسحاق* یعنی *بنیامین*، *داوود*، *موسی*، *مصطفی* *دودان* و *ابراهیم* (نواده *سلطان اسحاق*)، *بابایادگار* و *خاتون دایراک* مادر *سلطان اسحاق*، ملقب به *رزبار* یا *رمزبار*.

۲. هفت توانا یا هفتوانه

سلطان اسحاق آنها را به طور معجزه آسایی (!) پس از گذراندن هفت روز با همسرش، در پس پرده‌ای ایجاد کرد که مثل خود او هستند. اینها عبارتند از: *حبيب شاه*، *بو الوفا*، *شاه دین* (شهاب‌الدین)، *میر مصطفی* (سید مصفا)، *محمد گور سوار*، *بابا حسین* (حاجی بابو عیسی، حاجی بابو حسین) و *خاموش پُرچین*. این هفت تن، بنیانگذار هفت شاخه اصلی این فرقه‌اند که بعدها تعداد آنها به یازده یا دوازده شاخه افزایش یافت. هر اهل حقی، باید به یکی از ایشان تعلق یابد. به نوشته فرقان، هفتوانه، *جانشین* پیر *بنیامین* از دوره *سلطان اسحاق* بود. در نهایت، هفتوانه با «هفت تن» یکی خواهند شد. «بنا به نامه سرانجام، خداوندگار بخشی از روان جاودانی خود را جدا می‌کند و فرشتگانی چند را با نیروی خود به نام‌های هفتن، *چهل تن*، *چهل چهل تن*، هفت خلیفه، *بیور هزار غلام* و *بیور غلام* را از آن می‌آفریند» (صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۵۴).

۳. چهل تن

در میان ایشان، نام *درویشان برجسته‌ای* به چشم می‌خورد که در هر روایتی، متفاوتند. ظاهراً این گروه اخیراً افزوده شده است.

۴. هفتاد و دو تن

گروهی متشکل از هفتاد و دو تن که منتظر تجلی ذات حق هستند و در *سرانجام* از ایشان یاد شده است.

به‌طور کلی، اهل حق به ذکر تعداد خدمتگزاران و میزبانان خداوند علاقه‌مندند. در کلام *حسن آقا*، به نام «بقیشله» شاعر دست به دامن حمایت هفتاد و دو سردار، ۳۶۶ دلاور (آر)، ۴۴۴ چراغچی، ۹۹۰۰ خدمتگزار و... می‌شود.

البته مظاهر الوهیت به همین‌ها محدود نمی‌شود؛ بسیاری شخصیت‌های دینی و عرفانی در این آیین، در زمره اینانند. مثلاً *حضرت موسی* علیه السلام، *باباطاهر*، *حاج بکتاش*، *حسین منصور حلاج*، *شمس تبریزی*، *مولانا* (جلالی‌مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۰). *فرشتگان چهارگانه*، هفت تن، هفتوانه، *چهل چهل تنان*، *نود و نه تن*، *شصت و شش غلام کمر زرین*، *هزار و یک غلام خواجه صفت*، *بیور هزار غلام*، *بیور غلام* یا *غلامان* بی‌شمار از مظاهر *سلطان اسحاق* هستند.

پیشینه و زمینه‌های پیدایش

استوار ساختن زمینه تاریخی برای اهل حق، بر اساس اشارات موجود در کتب این فرقه، کار آسانی نیست. دوره *خاوندگار* (Khawandagar) از ازل است. نام *علی* علیه السلام در ارتباط با *نص* بر ذکر می‌شود. تنها نکته جالب این است که *گویند شاه خوشین*، ۳۶۰ و به عبارتی ۳۰۰ سال پس از *علی* علیه السلام (که در ۳۵-۴۰ ه. خلیفه بود) ظهور کرد. این مطلب، ما را به آغاز سده پنجم می‌برد که با دوره یکی از «فرشتگان» *خوشین*، یعنی *بابا طاهر همدانی* تناسب می‌یابد که بنا به گزارشی، در ۴۴۷ ه. در *همدان*، با *طغرل سلجوقی* دیدار کرد.

... چون *سلطان طغرل* بک به *همدان آمد*، از اولیا، سه پیر بودند: *بابا طاهر* و *بابا جعفر* و *شیخ حمشا*، *کوهکی* است بر در *همدان آن را خضر خوانند*، بر آنجا ایستاده بودند، *نظر سلطان* بر ایشان آمد، *کوکبه* لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر *ابونصر الکندری* پیش ایشان آمد و دست‌هاشان بیوسید، *باباطاهر* پاره‌ای شفته‌گونه بودی او را گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ *سلطان گفت*: آنچه تو فرمائی، *بابا گفت*: آن کن که خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ». *سلطان بگریست و گفت* چنین کنم،

بابا دستش بستد و گفت از من پذیرفتی؟ سلطان گفت: آری، بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود، در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم بر عدل باش، سلطان پیوسته آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی (راوندی، ۱۳۸۵، ص ۹۸-۹۹).

در زمینه فعالیت‌های شاه خوشین از یک امیر «کرد» به نام خوشین در ۴۰۸ هـ. یاد می‌شود. در *مجمعل التواریخ*، این نام در بخش آغاز دولت آل بویه و اخبار ایشان از خوشین مسعود کردی نام برده شده است: «پس اندر سنه خمس و اربعمایه بدر حسنو را با خوشین مسعود کارزار افتاد به کنار سپیدرود و شمس‌الدوله به یآوری بدر همی رفت. چون بشنید که بدر خوشین را به هزیمت کرد از راه باز گردید. و بدر خوشین را حصاره همی داد...» (ابن مهلب، بی‌تا، ص ۴۰۱).

در متون جغرافیایی، اشاراتی است به اینکه خوشین، در سرزمین قبیله گوران، یکی از ایلات کرد ساکن کرمانشاه، پیشگام *سلطان اسحاق* بود. برخی افسانه‌ها، از فعالیت خوشین در لرستان و همدان سخن می‌گویند. چندین کلام از دوره خوشین به فارسی یا گویشی به تقلید از رباعی‌های منسوب به *باباطاهر* موجود است. خلاصه اینکه، ظاهراً شاه خوشین میان اهل حق حوزه سیروان و لرستان پیوند برقرار کرده است. نویسنده فرقان، زادگاه خوشین را *سیمره* (کرخه)، می‌داند که در کرانه راست آن، محلی به نام *شیروان*، هست (مینورسکی، ۱۹۶۴، ص ۳۱۲).

به‌طور کلی، سادات ابراهیمی، از طریق هفتوانه، میان تجلی‌ها با *سلطان اسحاق* نسبت خانوادگی قائلند. شاخه آتش بگی، به مجموعه مهم‌تری از سه تجلی *قرمزی*، *محمدبگ*، و *خان‌آتش* معتقد است.

آتش بگ (خان‌آتش) فرزند محمد بیگ لرستانی از مشاهیر و بزرگان اهل حق، نزدیک سده یازدهم به دنیا آمده است. وی از فرزندان محمد بیگ بوده و جانشینی پدر را داشته و از دست او خرقة ارشاد پوشیده است. در برهان الحق آمده که او خاندانی به نام خاندان آتش بگی تشکیل داده و با سه برادرش از یک خاندان می‌باشند (صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۱۴۵)... شاه ویس قلی از بزرگان اهل حق و فرزند پیر قنبر شاهی که به نام «قرمزی» خوانده می‌شود در سال ۸۱۰ هـ. در دیه درزبان شاهی زاده شد. وی خاندانی به نام «شاه مهمان» پدید آورده (همان، ص ۱۳۵).

ابراهیم، سرسلسله حلقه گوران، ظاهراً نوه سلطان اسحاق است. *ابراهیم* در بغداد و شاید کرکوک مدفون شده است. با بازگشت به تجلیات آتش بگی، می‌توان گفت: قلمرو فعالیت‌های قرمزی، در منطقه گورانی حوزه سیروان است. شاید نام عامی قرمزی (قرمزپوش)، همان نام احمد میر سور (میر قرمز)، یکی از هفتوانه باشد که نزدیک خرمال در شهروز مدفون است (رک: صفی‌زاده، ۱۳۶۰، ص ۵۶-۵۷).

کلام‌های ندیم قرمزی، قوشچی اوغلی، به ترکی آذربایجانی است که مطابق است با میانه سده هشتم؛ یعنی زمانی که خاندان پس از مغول، کوشیدند بغداد را با تبریز پیوند دهند.

فعالیت محمدبگ در میان دلفان شمال لرستان آغاز شد. وی بعدها به آجری نقل مکان کرده، آنجا موعظه‌های خود را شروع نمود. آجری، ناحیه‌ای است در ساحل شرقی رودخانه جغتو که از جنوب شرق به دریاچه ارومیه می‌ریزد. «جغتو یا زرینه‌رود، رودی در آذربایجان است که از کوه‌های کردستان به حدود دیه سیاه کوه برمی‌خیزد. جغتو پیش از استیلای مغول موسوم به زرینه‌رود بود و مغول آن را جغتو تغتو نامیده‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۷).

کتاب *سراجم* از تماس‌های محمدبگ با *بابلس*، قبیله پرآوازه کردان مکری، در غرب جغتو، یاد می‌کند. پس از مرگ محمدبگ، پسرش، *خان‌آتش*، به درخواست شبی قرمزپوش جانشین او شد که این امر به پیوند تجلی ششم و هفتم با تجلی پنجم قرمزی اشاره دارد.

تجلیات حق و آفرینش

یکی از اصول اعتقادی اهل حق، اعتقاد به تجلیات هفتگانه حق است که به آن «دون به دون شدن» یا «دونادون» گویند. دون به معنی، لباس و جامه است.

آنها معتقدند مهم‌ترین مظهر و مجلای حق البته انسان است. بدین سان مفهوم آواتاره Avatara که در دین هندویی و بسیاری طریقه‌های عرفانی مبنای رابطه خدا و انسان را بیان می‌کند در اینجا هم مطرح است. منتها در این مکتب به یک معنا، ظهور و تجسد الهی برای این است که بندگان او را ببینند (جلالی‌مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۶۸).

در هر زمانی، خدا همراه چهار (یا پنج) فرشته که به آنها یاران چار ملک گویند، ظهور می‌یابد. سید کلاردشتی، که در روزگار قاجاریه مدعی پادشاهی شد و با سوزن‌زنی بر روی جبّه به گمان خود لباس سلطنتی برای خود فراهم کرد، از پیشوایان اهل حق بود که برای تجلیات خدا ترتیبی قائل است:

۱	۲	۳	۴	۵	۶
خاوندگار	جبرائیل	میکائیل	اسرافیل	عزرائیل	؟
علی	محمدمصطفی	سلمان	قتبر	نصیر	فاطمه
خوشین	بابا بزرگ	بابا ققیه	بابا حسن	بابا طاهر	؟
سلطان اسحاق	بنیامین	داوود	پیر موسی	؟	رزبار
قرمزی	کاکا میره	کاکا عرب	کاکا رحمان	؟	زربانو
محمدبگ	کامریجان	کاملکجان	قره پوست	شاهسوار	؟
شاه آتش	شاه جمشید	شاه الماس	شاه ابدال	؟	پری خانم

این تجلیات در کتاب *سرسپردگان* با کمی تفاوت، چنین آمده:

۱. خاوندگار	۲. جبرائیل	۳. میکائیل	۴. اسرافیل	۵. عزرائیل	۶. ؟
۲. مرتضی علی	سلمان	قنبر	حضرت محمد	نصیر	فاطمه
۳. شاه خشین	بابا بزرگ	کاکاردا (رضا)	کرققی	بابا طاهر	ماما جلاله
۴. سلطان اسحاق	بنیامین	داوود	پیرموسی	مصطفی داودان	خاتون دایره
۵. قرمز (شاه ویس قلی)	کامریجان	یاربجان	یارلی	شاه سواراقا	رزبار
۶. محمدبگ	جمشید بگ	الماس بگ	ابدال بگ	؟	پری خان شرط
۷. خان آتش	خان جمشید	خان الماس	خان ابدال	؟	دوستی خانم

در متون دینی اهل حق از آفرینش سخن گفته شده که بعید می‌نماید مقصود، ایجاد از عدم باشد. روح کلی حاکم بر تفکر یارسان، وحدت وجود است. بر این اساس می‌باید به طریق صدور و بروز و ظهور صورت گرفته باشد. صدور از ذات باری در مراحل و مراتبی در پی هم صورت گرفته است، اما نخستین تحقق یا ظهور ذات حق در وجود خودش بوده است (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۰).

به اعتقاد این فرقه، در آغاز هستی خداوند پس از ارشاد هفتن و نمودن راهی که باید بپیمایند، در بطن دُرّی در ته دریا بود. محصور بودن حق در صدف، مانند اعتقاد به تناسخ یک عقیده مانوی است:

در باب خلقت بدان که روزی که نه زمین بود و نه آسمان، پادشاه عالم جوهری بود در میان صدف، بعد از بد قدرت خود قطره‌ای از جوهر خود در گوهر انداخت و جوهر در بطن گوهر قرار گرفت و نعره‌ای کشید آب شد، و آسمان‌ها از بخار آن و زمین از کف آن آب و بعد پیر بنیامین از بنی‌آدم آفریده شد... (خواجeh‌الدین، بی تا، ص ۳۹).

در یک نگاه گذرا، این عقیده بی اصل و اساس اهل حق درباره آفرینش، هیچ سنخیتی با اصل آفرینش که در قرآن طی آیات متعدد ذکر شده، ندارد. در قرآن، آفرینش انسان از خاک، گل و گل خشک (تراب، طین و صلصال) بوده است. می‌فرماید: «شما را از خاک آفریدیم و به خاک برمی‌گردانیم و بار دیگر از خاک خارج می‌کنیم» (طه: ۵۵). همچنین در سوره‌های انعام، حج، مؤمنون، روم، سجده، رحمان، مرسلات، و طارق، مراحل آفرینش انسان بیان شده است که بنابر آیات این سوره، خداوند انسان را از گل آفرید که مخلوطی از آب و خاک بود، سپس از روح خود در او دمید و آن خاک به شکل آدم تجسم یافت. اهداف این خلقت نیز در آیات مختلف قرآن آمده است. از جمله، عبودیت خداوند (ذاریات: ۵۶)، آزمون آدمی از نظر حسن عمل (ملک: ۲)، آگاهی از قدرت و احاطه خداوند بر هر چیز و هر امر (طلاق: ۱۲)، شمول رحمت الهی (هود: ۱۱۸-۱۱۹) و تأکید بر عبودیت و بندگی خدا، به عنوان هدف نهایی آفرینش. بنابراین، ادعای اهل حق درباره آفرینش و اهداف آن و معتبر دانستن عقاید خود در این خصوص، با مقایسه داستان خلقت در قرآن ادعایی واهی و هیچ‌گونه اعتباری به این گروه نمی‌بخشد.

براساس آموزه‌های اهل حق که در جدول منعکس شده است، او [خدا] نخست در جامعه «خاوندگار» مجسم شد که آفریننده جهان است. تجسم دومش، جامعه «علی» بود. ظهور اهل حق، از تجسم سوم است. هنگامی که ذات حق در هریک از این هفت «جامه» متجلی می‌شود، فرشتگان تجسم‌های یکدیگرند. فرشتگان، فیض الهی‌اند. به روایتی، بنیامین زاده تعرق، نماد فروتنی است. داوود - از دم (خشم)؛ موسی - از شارب (دلسوزی) و رزبار - از نبض (محبت) است. فرشتگان نایبان حقند: بنیامین وکیل و پیر؛ داوود، ناظر و داور؛ پیر موسی کاتب نیک و بد و مصطفی دودان (نصیر) که ملک‌الموت است. گویند: شمار این فرشتگان به طور معمول چهار است. اما در واقع یک فرشته پنجمی ناظر بر عبادات است، با نام نمادین «رزبار» یا «رمزبار» (موکل بر رازها و مادر سلطان اسحاق). سرشت زنانه او مسلم است، گرچه بر جنسیت تأکیدی نشده و حتی یکی از پیامبران، رزبار خنثا (نرماده) نامیده شده است. مخلوقات بنا به عنصر ذاتی خود، به دو گروه مشخص زرد گل و سیاه گل تقسیم می‌شوند. موجودات رستگار و تابناک از گروه نخستند. سرسلسله ایشان، بنیامین و سید محمد هستند. موجودات آتشی و تیره، از گروه دومند که سرورانشان ابلیس و خناس‌اند. تلفیق این دو گروه از مخلوقات، ائتلاف‌هایی پدید می‌آورد که شاید فقط از نظر ظاهر قابل شناخت باشند.

از دیگر منابع اهل حق، مانند **سرانجام** و **فرقان** نیز فهرستی از تجلیات را به دست می‌دهند. **فرقان** اشاره‌ای به «هفت» دوره نمی‌کند و برای خاوندگار و **سلطان اسحاق** مقام ویژه‌ای قائل است. در مقابل تعداد تجسمات جزئی در آن بیشتر است (بابا ناوس و...). بدین ترتیب، تجسمات بنیامین: نوح، مسیح و موقتاً (به صورت مهمان) رستم شاهنامه، تجسمات رزبار: بلقیس ملکه سبا، مریم و... تجسمات سید محمد: زرتشت، حضرت محمد ﷺ و... هستند. گویند: سید عیسی، از ازدواج نخست خود سه پسر داشت. نهمین نسل از سید عیسی؛ یعنی بابا رسول گوره، از نیاکان خانواده بانفوذ سادات نقشبندی برزنجی است که در سراسر عراق پراکنده‌اند. پس از **سلطان اسحاق**، آشفستگی چشمگیری در توالی تجلیات در شاخه اصلی این فرقه، وجود دارد.

احکام، آداب، اخلاق؛ نقد و بررسی

با اندک تأمل، ناسازگاری آموزه‌های اهل حق، با معارف ناب دینی و اهل بیت ﷺ و حتی مسلمات ادیان الهی و آسمانی روشن می‌شود. آیین اهل حق، آیینی التقاطی است که افراط شیعه نیز در آن دیده می‌شود. آنها همواره از دوازده امام سخن می‌گویند. پس در ظاهر مستقیماً با اسماعیلیه پیوند ندارند. «درباره تأثیرات ادیان و مذاهب دیگر بر مکتب اهل حق، سخنانی گفته شده، مثلاً *ایوانف آن*

را متأثر از مسیحیت و اسماعیلیه دانسته. البته بعضی مشابهت‌ها با معتقدات اسماعیلیه در این آیین دیده می‌شود، اما ریشه این شباهت‌ها در گرایش عرفانی اهل حق به باطنی‌گری و تأویل نهفته است که در هر دو مذهب مشترک است» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۶۷). مینورسکی می‌نویسد: «مذهب اهل حق، براساس عقیده غلات شیعه ساخته شده و با آیین تناسخ و تصوف آمیخته و به شکل آیین ویژه پدیدار گشته» (خواجهدالدین، بی‌تا، ص ۹۲، نقل از مینورسکی). قربانی کردن خروس، با آیین یهودیان مرتبط است. درحالی‌که نام‌های انجیلی مثل *داوود* و *موسی*، شاید از قرآن گرفته شده باشد. در نفوذ مسیحیت نباید اغراق شود، اگر اهل حق در گفت‌وگوهای خود با مبلغان، از مسیح و مریم سخن می‌گویند، شاید، تنها به عنوان تجسم خدایان خود، به ایشان توجه می‌کنند. در واقع، اهل حق از شیعه معمول منحرف شد تا جایی که نظام دینی جداگانه‌ای تشکیل داد. تقسیم موجودات به دو گروه، در باورهای زرتشتی نیز وجود دارد:

از تأمل در مبادی آنها برمی‌آید که این طایفه، یک فرقه عرفانی بوده که غیر از تصوف و حکمت اشراقی، عناصری از عقاید یهود و مجوس و مانویه را با بعضی اجزاء از افکار و تعالیم شیعه و غلات، به‌ویژه دروزیه و نصیری به هم درآمیخته بوده‌اند و رفته رفته صبغه تصوف در آیین آنها قوی‌تر شده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۹۷).

آنها با دروزی‌ها و نصیری‌ها در پرستش حضرت علی علیه السلام، مشترکند، اما نزد آنان، *سلطان اسحاق کلا* بر علی علیه السلام سایه افکنده است. دیگر عنصر آشکار در شکل‌گیری اهل حق، آیین درویشان صوفی است. مانند گزینش پیر، بزم مهرورزی، همراه با ذکر و صرف نذر و اتحادیه‌های اخوت. از دیدگاه اجتماعی، دین اهل حق را طبقه‌های پایین‌تر، باده‌نشینان، روستائیان، مردمان ناحیه‌های فقیرتر، درویشان و... پذیرفته‌اند. برخی از آداب و آیین اهل حق عبارتند از:

۱ سرسپردن

هر درویش، باید یک مرشد داشته باشد و هر اهل‌حقی نیز باید به یک پیر سر سپارد. در آیین سرسپاری، افرادی که نماینده «پنج فرشته»‌اند، پیرامون نوزاد می‌ایستند. برگزارکننده، یک جوز هندی (جوز بویا) را به عنوان نماد سر می‌شکنند. سپس آن را با یک سکه نقره به نام «هویزه»، که منقش به اشهد شیعه است، به او می‌بندند. پس از این مراسم، شخص سرسپرده و پیر به منزله افراد یک خانواده به‌شمار می‌آیند و ازدواج بین افراد آن خانواده و دودمان پیر ممنوع می‌گردد (مینورسکی، ۱۹۶۴، ص ۳۰۹).

۲. به جم‌خانه رفتن

اجتماع و جمع برای اهل حق بسیار اهمیت دارد و از عبادات فردی چندانی در این آیین یافت نمی‌شود؛ زیرا در آن، همه دشواری‌ها راه‌حلی می‌یابند. این اجتماعات در فاصله‌های معین و در رابطه با اتفاقات مهم، مانند نام‌گذاری کودک، ازدواج، سرسپردن و... برگزار می‌شود. به عبارت دیگر، ایشان در مناسک به جم‌خانه رفتن، «هر هفته در جایی گرد آمده با تشریفاتی ویژه به عبادت و ورد و ذکر مخصوص به خود مشغول می‌شوند. کلام‌ها همراه با ساز برایشان خوانده می‌شود. عده حاضر را «جم» و آن مجمع را «جم‌خانه» (در اصطلاح درویشان، خانقاه) گویند» (خواجهدالدین، بی‌تا، ص ۶۷). چنین جلساتی که به طور خصوصی با مشارکت زنان برگزار می‌شد، منجر به بدگمانی برخی غیر اهل حق و نامیدن این فرقه به نام مستعار «چراغ سوندورن» (= چراغ خاموش کن) شد.

۳. نکر

جلسات اشتغال به ذکر، در مناسبت‌های رسمی برگزار می‌شود. درویشان با استعداد، با صدای ساز، به حالت خلسه و بی‌خودی درمی‌آیند که در این حال، می‌توانند بر زغال افروخته راه بروند، آن را در دست گیرند و کارهایی مانند آن انجام دهند.

۴. قربانی

از مختصات این اجتماعات، تقدیم قربانی‌هاست. «اهل حق نسبت به نماز چندان اهمیتی نمی‌دهند و بیشتر به جای نماز «نیاز» می‌دهند. ایشان بر این باورند که با نشستن در جم‌خانه و دادن نیاز، مسئولیت این تکلیف از آنان گرفته می‌شود» (همان، ص ۶۱). «نیاز یکی از نذرهای پنج‌گانه اهل حق که هدیه کوچکی است که بنده نیازمند با کمال عجز برای خدا (مراد مظهر خدا، یعنی قطب) ببرد، به‌ویژه در روز جمعه که آن به جای نماز یک هفته شمرده می‌شود» (همان، ص ۶۳). نذر و نیاز به صورت خام، همچون حیوانات نر به نیت قربانی، خیر و خدمت به صورت خوراکی‌های پخته یا آماده مانند شکر، نان و... تقدیم می‌شود. از چهارده گونه قربانی خون‌دار و بی‌خون نام برده شده است. «جانورانی که می‌توان از آنها قربانی داد، عبارتند از: خروس، گوسفند، گاو اهلی، شتر (گاو و گوسفند غیر اهلی نیز مانند گاو، گوزن، انواع گوسفندها و آهوی صحرائی)، به شرطی که نر و سالم بوده پیر و ضعیف نباشد (خواجهدالدین، بی‌تا، ص ۷۷). سن خروس نباید کم‌تر از شش ماه و سن شتر و گاو و گوسفند کم‌تر از سالی نباشد که ماده آن جنس در آن سال، به قانون طبیعت آبستن شود.

بنابراین، این فرقه نماز را که واجب دین اسلام است، قبول ندارند و بهانه‌های مختلفی برای فرار از این فریضه الهی آورده. می‌گویند: به جای نماز، نیاز داریم؛ یعنی برای فرار از نماز جایگزینی به نام «نیاز» انتخاب نموده‌اند! نیاز غذای نذری است که در شب جمعه در حلقه پیروان اهل حق توزیع می‌شود. برخی نیز از آنان معتقدند که چون علی علیه السلام را سر نماز به قتل رساندند، نماز نمی‌خوانیم. در صورتیکه از شروط مسلمان بودن، ادای فرایضی است که خداوند بر بندگانش تکلیف کرده است. وقتی این فرقه از انجام ستون دین شانه تھی می‌کنند، چگونه باید چنین فرقه‌ای را به رسمیت شناخت و آن را در بین فرق شیعه، یا دست‌کم بین فرق مسلمان جای داد؟

۵. شرط اقرار

به منظور رعایت کمال اخلاقی، اتحاد ویژه‌ای میان یک (یا چند) مرد و یک زن شکل می‌گیرد که خواهر و برادر خوانده می‌شوند و به آن «شرط اقرار» می‌گویند. ایشان معتقدند: این اتحاد با انتظار روز قیامت شکل می‌گیرد. همچنین پس از برگزاری آیین سرسپاری، رابطه نسبی بین سرسپرده و پیر برقرار شده، به منزله افراد یک خانواده به‌شمار می‌آیند و ازدواج بین افراد آن خانواده و خانواده پیر ممنوع می‌شود. (مینورسکی، ۱۹۶۴، ص ۳۰۹).

۶. روزه

ایشان مانند یزیدیه، فقط سه روز در زمستان از دوازدهم چله بزرگ تا چهاردهم آن روزه می‌گیرند و روز پانزدهم روز عید سلطان و جشن حقیقت است. از میان شاخه‌های این فرقه، فقط آتش‌بگی روزه نمی‌گیرند: «زیرا روزهای (آخرین) تجسم نزدیک است» و گویند به جای روزه باید جشن گرفت. این در حالی است که اینان به جای روزه سی روزه، سه روز روزه می‌گیرند، بی‌آنکه بر فلسفه یک ماه روزه‌داری که در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده، توجه داشته باشند. در قرآن کریم آمده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ مِنْ شَهْدٍ مِنْكَ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره: ۱۸۵)؛ ماه رمضان چنان ماهی است که در آن قرآن نازل شده... پس آنکه از شما این ماه را دریابد، باید آن را روزه بدارد. تأکید بر «ماه» چنین القا می‌کند که مراد، همان ماه ۲۹ یا ۳۰ روزه است. از سوی دیگر، فلسفه روزه‌داری در این سی روز، تکامل جسم و جان، تقرب به خدا، پالایش بدن برای درک امور معنوی و کفاره تخطی از مقررات دینی است. بنابراین، روزه نیز نزد این فرقه، دستاویز تحریف شده است.

مبانی اعتقادی

اهل حق معتقدند که فرقه‌ای از ریشه اثنای عشریه و یکی از هفده سلسله عارفان به‌شمار می‌آیند. در عین حال، میان خود و متصوفه تفاوتی می‌دانند؛ زیرا متصوفه بیشتر معتقد به وصولند، اما ایشان معتقد به سلوک، و چون سرسلسله اهل حق علی علیه السلام است، چنین نامیده شده‌اند. از آنجاکه همانندی‌هایی میان باورهای علی‌اللهیان و نصیرییه هست، به اشتباه آنان را «نصیرییه» می‌گویند. اما این فرقه به‌کلی از نامیده شدن بدین نام نفرت دارند و می‌گویند: نصیرییه علی را مظهر تام و تمام حق «لذاته» می‌دانند، اما به باور اهل حق، مظهر تام و تمام است «لصفات» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل علی‌اللهی). دکتر مصاحب، گرچه دادن نام علی‌اللهی را به این فرقه، تهی از مسامحه نمی‌داند، اما دیانت آنان را آمیخته‌ای از باورهای غلات و آداب صوفیه و بازمانده‌هایی از آیین‌های یهود، مجوس، مانوی و اعتقاد به حلول و تناسخ و تجسد را از اصول باورهای آنان می‌داند» (خواجہ الدین، بی‌تا، ص ۹۲-۹۶). همچنین «برخی نظرات آنها درباره شیطان، مایه‌های زروانی دارد. حضور اهریمن در بشر، اندیشه مشترک دین مزدایی سستی و مذهب زروانی است. قرینه‌سازی و تقابل نیروهای اهریمنی و اهورایی، ترکیبی از اندیشه‌های اسلامی و مزدایی است» (جلالی‌مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۳).

ایوانف، در یک نسخه خطی ناقص از اهل حق، که در شیراز به دست آورد، اشاره‌ای به ملک طاووس که یک تصویر شاخص یزیدی است، پیدا کرد. یزیدیه، برای طاووس مقامی والا قائلند و آن را واسطه آفریدگار در آفرینش جهان می‌دانند. ایشان خصوصیتی بر آن قائلند که با خصوصیات شیطان مطابقت دارد و بیشتر بدین جهت، به «شیطان پرست‌ها» معروف شده‌اند. در بین تمام ادیان الهی، شیطان موجودی پلید و پیشوای قوای باطل مطرح است، اما اهل حق معتقد بدان بوده، قائل به رانده شدن شیطان نیستند. شیعیان از اینها به عنوان شیطان پرست یاد می‌کنند؛ زیرا

شماری از طایفه‌های اهل حق (علی‌اللهی)، پیرو و معتقد به ملک طاووس (شیطان) می‌باشند. همه پیروان فرقه‌های اهل حق از لعنت و دشنام و بدگویی نسبت به ملک طاووس سخت دوری می‌کنند و نامش را مقدس و مبارک دانند و پیروان ملک طاووسی همه آداب و مراسم اهل حق را به جا می‌آورند و همانند مسلک شیطان پرست‌های دیگر ملل نیستند و بیشتر در کرد و روستاهای پیرامون آن زندگی می‌کنند. ملک طاووس‌ها از هیچ آیینی بد نمی‌گویند و زبان را به لعن کسی یا مکتبی نمی‌آیند و معتقدند به همه مردم جهان باید کمک و یاری کرد؛ چه اهل صفا و نیکی باشد یا پیشه‌اش بدی و آزار دیگران. ملک طاووسی‌ها گویند: پروردگار دو جهان ملک طاووس را از آتش عزت آفرید و وی را به پاسبانی درگاه با عظمت الوهیت گماشت. پیش از آفرینش علی بود و آن حضرت نور مطلق بود و چهار ملک مقرب از جسم پاک علی علیه السلام به وجود آمد. جبرئیل از دست راست، میکائیل از دست چپ، اسرافیل از

پیشانی و عزرائیل از زبان علی علیه السلام آفریده شدند و ملک امین (ملک طاووس) از ذات علی علیه السلام پدید آمد و هفتاد هزار سال عبادت ذات او نمود؛ یعنی ملک طاووس دون علی است. کسانی که خطایی کنند، کیفر آنان به دستور ملک طاووس داده شود، آب دهان به آتش نمی افکنند و پهنه زمین ملک اوست (مدرسی چهاردهی، بی تا، ص ۱۷۸-۱۸۰).

۱. اصول اخلاقی

اصول اخلاقی اهل حق مبتنی بر چهار دستور اصلی است که به سلطان اسحاق نسبت داده می شود: پاکی اعم از پاکی جسم، جامه، زبان، اندیشه و رفتار؛ راستی در رفتار و گفتار که این اصل با سه اصل زرتشت همخوانی دارد. نیستی به معنی ناپودی غرور و هوا، هوس، شهوات و...؛ ردا (رادی) به معنی بخشش و خدمت و کمک به دیگران. حرام بودن نگاه بد به نامحرم، لزوم حفظ اسرار آیین از غیر اهل حق، منع آزار مخلوقات خدا، لزوم کشت و زرع، قناعت و منع استعمال دخانیات و مسکرات، از دیگر اصول اخلاقی آنهاست (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۲).

۲. تناسخ و فرجام شناسی

اعتقاد ایشان به تجسم، شبیه عقیده تناسخ است. دونادون یا جامه به جامه شدن نزد آنان، یعنی داخل شدن روح از بدنی به بدنی دیگر بی درنگ پس از مرگ. اهل حق، همچون دیگر معتقدان به تناسخ، مرگ را پایان قطعی زندگی و متضمن انقطاع حضور روح در این جهان و عبور آن به عالمی دیگر نمی دانند. هر زندگی به پیشواز مرگ و هر مرگی به پیشواز زندگی دیگر رفتن است» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۰).

به باور اهل حق، روح انسان هزار و یک دون (جامه) عوض می کند و با گردش در جامه های گوناگون، جزای کارهای گذشته خود را می بیند. به این ترتیب، جامه های بعدی آن متناسب با کارهایی خواهد بود که انجام داده، در صورتیکه کارهای نیک و خوب از او سرزنند، به جامه ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد رفت و اگر کارهای زشت و ناپسند، به جامه فقیران آمده، دچار سختی ها و ناملازمات خواهد شد تا در این راه، جزای کردار خود را ببیند. پس، از عوض کردن «هزار جامه»، «هزار و یکمین» جامه خود را که بقا و ابدیت است، خواهد پوشید.

از اصل اعتقاد به تناسخ است که اهل حق بر این باورند که شماری از پیشوایان آنها، به ویژه هفت تنان، هفتون، هفت سردار، قولطاسیان، در روزگاران گذشته در جامه پیغمبران و یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران حضرت حسین علیه السلام و حتی دوازده امام و عارفان و پادشاهان به دنیا آمده و به ارشاد و راهنمایی مردم جهان پرداخته اند (خواججه الدین، بی تا، ص ۱۵-۱۴).

انسان ها باید از دوره ۱۰۰۱ تجسم عبور کنند که در طی آن، به پاداش اعمال خود می رسند. به نوشته فرقان، تهذیب و تصفیه ضرورتاً منحصر به موجوداتی است که به خیر و شر تقسیم می شوند. هرچه

بیشتر دنیای جامه ها را تحمل کنند و بیشتر آزار ببینند، به خدا نزدیک تر و تابناک تر می شوند، در حالی که «تیره دلان» هرگز رستگار نمی شوند. اهل حق، منتظر ظهور صاحب زمان هستند تا بیاید «و آرزوی دوستداران را برآورده و دنیا را تسخیر کند». برخی کلام پیامبرانه ایشان، خبر از آمدن مسیح می دهد. عرصه آخرین داوری که «سان» می گویند، دشت شهرزور یا سلطانیه خواهد بود که «سلطانان آنجا نابود می شوند». به نوشته فرقان، خیر به بهشت می رود درحالی که شر باید معدوم شود.

«تناسخ نزد اهل حق بر اساسی فکری و اخلاقی استوار است و می توان اشاراتی در این جهت یافت که حکایت از توجه ایشان به قانون «کارما»ی هندوان دارد» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۴۷۰). تناسخ یک اعتقاد صرف هندی نیست؛ زیرا در اعتقادات اسماعیلیه هم بوده است.

به اعتقاد بسیاری پژوهشگران، تناسخ باوری است که در ادیان و مذاهب هندی ریشه دارد و در آیین هندو با نام «سمسارا» نامی است برای تولد مجدد و مکرر در چهار دین بومی سرزمین هند؛ یعنی هندو، جین، بودا و سیک. سمسارا و کارما کلاً نظریه ای است درباره کیفر و پاداش کنش های اخلاقی و تبیین تفاوت افراد در ادیان هندی. بنابراین، در تعریف تناسخ می توان گفت: عبارت است از: چرخه تولد مکرر انسان در این دنیا که بر اساس آن روح فناپذیر او با مرگ تن نابود نمی شود، بلکه به صورت مکرر در قالب موجودی دیگر به حیات خود ادامه می دهد. این بازتولد تا رسیدن به موکشه (نیروانه، بقا) یا رهایی از طریق اتحاد با روح کلی، یعنی برهمن ادامه می یابد (نیازی، ۱۳۹۰).

افزون بر اینکه اهل حق ایده تناسخ را از فرقه هندی به عاریت گرفته اند، مفهوم کارما که ارتباطی نزدیک با این مفهوم دارند، به آیین اهل حق راه یافته است.

همراه با نظریه تناسخ، اعتقاد دیگری در بین هندوان پدید آمد که چگونگی توالد بیایی را شرح می دهد و علت انتقال روح از بدن برتر یا پست تر را بیان می کند و آن «کارما» بود. کارما یکی از مفاهیم کلیدی در ادیان شرقی مانند هندوئیسم، بودیسم و جینیسم است. قانونی است حاکم بر این جهان که نتیجه اعمال انسان را در جهان تعیین می کند. اگر فردی برای رسیدن به درجات بالاتر در این جهان کوتاهی کرد، مجبور است دوباره و چندباره در عالم مادی متولد شود و رنج بکشد. مهم ترین نتیجه اعتقاد به این قانون، قبول تناسخ و تولدهای مکرر در این عالم است (مرادی، ۱۳۸۶).

قانون کارما، با تعیین پیامد اعمال انسان، موجب پدید آمدن چرخه بازپیدایی می شود، اما خودش نه پاداش عمل نیک است، نه جزای عمل بد. بر اساس این قانون، نتایج اعمال انسان گم نخواهد شد؛ هر اتفاقی که در زندگی فرد می دهد، چیزی جز نتیجه کار او نیست. فرضیه کارما و تناسخ رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند. به این معنا که:

هر فعل انسان دارای تأثیری در جهان است، بسته به اینکه خوب باشد یا بد، ثمره خوب یا بد به بار می آورد. عمل انسان مانند دانه ای است که ثمره خاصی خواهد داشت. این ثمره ممکن است در زندگی

جدید انسان، در تولد بعدی در این جهان خود را نشان دهد. باید توجه داشت که شرایط زندگی فعلی انسان نیز حاصل اعمال او در زندگی‌های گذشته است و این چرخه بازپیدایی‌های مداوم تا آنجا ادامه دارد که انسان به معرفت مطلق و وارستگی کامل نایل آید (مرادی، ۱۳۸۶).

در نقد این دو آیین یعنی تناسخ و کارما باید گفت: تناسخ، خلاف ضرورت اسلام و تمام ادیان آسمانی است و از دیدگاه قرآن، هر روح که از بدن جدا شود، قبل از قیامت که هر روحی با بدن خود محشور می‌شود، در عالم برزخ است و ادله عقلی نیز تناسخ را باطل می‌شمارند» (علی نوری، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹؛ قربانی لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۴-۲۹۷؛ صدرالمتهلین، ۱۹۸۱، ج ۱). در رد تناسخ دلایل عقلی و نقلی بسیاری بیان شده است که نیاز نقد تفصیلی آن به مجال دیگر دارد، اما اینجا، اکتفا به این آیه شریفه قرآن می‌شود که می‌فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّنْكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: ۸)؛ چگونه به خدا کافر می‌شوید درحالی‌که شما مردگانی بودید و او شما را زنده کرد، باز شما را می‌میراند و باز زنده می‌کند و آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید. این آیه، اشاره صریح دارد به حیات بعد از مرگ که همان رستاخیز و قیامت است. اگر کسی تناسخ را بپذیرد، نمی‌تواند به حیات و مرگ بعد از آن اعتقاد داشته باشد. درحالی‌که، تناسخ یک چرخه باطل نامتناهی است. بازگشت ارواح مردگان به دنیا و بدن‌های دیگر غیرممکن و غیرواقعی است. بنابراین، عقیده به تناسخ که گاهی آن را «عود ارواح» نامند، از نظر قرآن باطل و بی‌اساس است.

نتیجه‌گیری

اهل حق، فرقه‌ای است که با حفظ بعضی سنن کهن و رعایت برخی اصول مناسک دین اجدادی و زیر نام اسلام، به نام‌های گوناگون مانند اهل حق، کاک، علی‌اللهی و... به انجام آداب و مناسک خود که معمولاً سری است، سرگرمند. مرکز آنها، شهرزور در عراق کنونی و به‌طورکلی قلمرو گورانیان است. پیروانشان تا مرزهای غربی ایران، لرستان و کردستان و آذربایجان و... پراکنده‌اند، به دلیل پراکندگی، نهفتگی، برآورد جمعیت آنها ممکن نیست. این فرقه با فرقه علی‌اللهی، به دلیل اشتراک در اندیشه مظهریت حق در وجود علی علیه السلام، یکی دانسته شده‌اند. مؤسس این فرقه، سلطان اسحاق است. وی آیین ویژه و خاندان‌هایی بنیاد نهاد. مهم‌ترین کتابی که او و یارانش نوشتند، **سرانجام** نام دارد که در معرفی آیین و خاندان‌های ۱۲ گانه و تجلیات حق است. هریک از افراد اهل حق، موظف به سرسپردن به یکی از این خاندان‌ها هستند. مهم‌ترین سلسله مراتب روحانی آنها عبارتند از: هفت تن، هفتوانه، چهل تن و... این فرقه معجونی از فرقه انحرافی و حتی آموزه‌هایی از ادیان آسمان و اسلام است؛ از جمله

اعتقاد به تجلیات هفتگانه که نزدیک به مفهوم اوتاره هندویی است. همچنین اعتقادشان به محصور بودن حق در بطن در مانند اعتقاد مانویان است. در مبانی اعتقادی و آیین التقاطی آنها، برخی تندروری‌های شیعه و مشابهت‌هایی با معتقدات اسماعیلی، یهودی، مسیحی، زرتشتی، دروزی، نصیری و صوفیه دیده می‌شود. برخی نظراتشان درباره شیطان، مایه‌های زروانی و یزیدی دارد. ازاین‌رو، آنان به شیطان‌پرست‌ها نزدیک هستند. در اعتقادشان، به تناسخ اشاراتی حاکی از توجه به قانون کارما و سمسارای هندوان یافت می‌شود. اهل حق در اصول اخلاقی، پایبند چهار دستور اصلی هستند که شامل پاک، راستی، نیستی و رادی می‌باشد. ایشان از نظر توحیدی که اعتقاد به حلول ذات خدا در علی علیه السلام دارند، به تناسخ نزدیک می‌شوند که از دیدگاه قرآن و اسلام مردود و مطرود است. اعتقادشان به نبوت و امامت، از باب دون رهبران و مرشدان است که این اعتقاد هیچ سنخیتی با ائمه اسلام نداشته، مردود است. این فرقه از نظر عقیده به آفرینش، تفکیک طریقت و شریعت و حقیقت از یکدیگر، ادعای الوهیت در مورد علی علیه السلام، تناسخ و اعتقاد به ظهور و حلول و تجسم، عدم اعتقاد به معاد و زندگی پس از مرگ و حشر و نشر و بهشت و جهنم، عدم اعتقاد به قرآن و... با عقاید ناب اسلامی در تناقض و تعارض است. ازاین‌رو، اینها فرقه‌ای منحرف از اسلام هستند. به فرمایش حضرت علی علیه السلام: «همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، هواپرستی و بدعت‌گذاری در احکام آسمانی است، نوآوری‌هایی که قرآن با آن مخالف است (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶، خ ۵۰). ازاین‌رو، این فرقه با این اعتقادات ابداعی و التقاطی، فرقه‌ای بدعت‌گذار و منحرف محسوب می‌شود؛ زیرا هرگونه بدعت در اسلام مطرود است.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۶، ترجمه محمد دشتی، تهران، آدینه سبز.
- ابن مهلب، بی تا، *مجمّل التّواریخ و القصص*، تصحیح محمدتقی بهار، به اهتمام محمد رضائی، تهران، کلاله خاور.
- الهی، ن.ع، ۱۳۶۱، *برهان الحق*، بی جا، بی نا.
- جلالی مقدّم، مسعود و داریوش صفوت، ۱۳۷۲، «اهل حق»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خواجه الدّین، م.ع، بی تا، *سرسپردگان - تاریخ و شرح عقاید دینی و آداب و رسوم اهل حق (یارسان)*، کتابخانه منوچهری، تهران.
- دهخدا، ع.ا، ۱۳۷۷، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- راوندی، محمدبن علی، ۱۳۸۵، *راحة الصدور و آية السرور: در تاریخ آل سجوق*، به کوشش و تصحیح محمد اقبال، تهران، اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین ۱۳۸۷، *ارزش میراث صوفیه*، تهران، امیرکبیر.
- زکریا قزوینی، ۱۳۷۳، *ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، آثار البلاد و اخبار العباد*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیر کبیر.
- صدرالمتألّهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دارالفکر.
- صفی زاده «بورکه ای»، صدیق، ۱۳۶۰، *مشاهیر اهل حق*، تهران، کتابخانه طهوری.
- علی نوری، علیرضا، ۱۳۷۹، *بررسی مذاهب و فرق*، تهران، اداره آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- قربانی لاهیجی، زین العابدین، ۱۳۷۵، *به سوی جهان ابدی*، تهران، سایه.
- لسترنج، گ، ۱۳۷۷، ترجمه محمود عرفان، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، تهران، علمی و فرهنگی.
- مدرسی چهاردهی، نورالدّین بی تا، *خاکسار و اهل حق*، تهران، اشراقی.
- مرادی، حسن، ۱۳۸۶، «بررسی و نقد فرضیه کارما از نگاه حکمت متعالیه»، *کتاب نقد*، ش ۴۵، ص ۲۴۷-۲۷۲.
- مینورسکی، و، ۱۹۶۴، *بیست مقاله* (شامل مقالات تحقیقی مربوط به مطالعات ایرانی)، تهران، دانشگاه تهران.
- نیازی، احمدعلی، پاییز ۱۳۹۰، «نگاهی تطبیقی به آموزه تناسخ در ادیان هندی و رجعت»، *معرفت کلامی*، ش ۳، ص ۶۷-۹۴.
- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، بی تا، *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.